أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 ... نه مصباح را نمی‌خواهم، مختصر مصباح را لازم دارم آنجایی كه راجع به نوروز صحبت شده كمی هم مقدم و موخر آن، در خود مصباح مشخص است این تحریف و دست‌كاری شده، اصلا مشخص است كه در مصباح نبوده است. راجع به این قضیه بنده حدود ده پانزده نسخه از نسخ خطی مصباح در نجف و نسخ كتابخانه اسماعیلیه لندن (آنها را برایم فرستاده‌اند) را دیده‌ام، این موضوع در بسیاری از این نسخه‌های خطی نیست، معنا ندارد كه كاتب یك چیزی را حذف كند، اگر بوده باشد، دلیلی ندارد كه حذف بشود، در بعضی از نسخ در حاشیه آمده و در بعضی دیگر در حاشیه نیمه‌كاره است و در بعضی در متن است.

 اینكه می‌گویم كمی از قبل و بعدش را در مختصر مصباح لازم دارم بخاطر این است كه مشخص بشود اصلًا آیا این موضوع به متن مربوط است یا نه؟ چون اصلا هیچ ربطی ندارد یكدفعه آورده كه" و اما اعمال نوروز ..." هیچ ارتباطی سر و ته قضیه به هم ندارد.

 و در بعضی از نسخ در حاشیه نوشته شده كه این روایت در مصباح نیست و ما هم نیاوردیم! اصلًا مكتوب هست در حاشیه. در نجف ما به چندین كتابخانه رفتیم، كتابخانه كاشف الغطاء، كتابخانه مرحوم امینی (كه چند نسخه داشت)، كتابخانه آقای حكیم و كتابخانه حیدریه (المكتبه الحیدریه) و این مشخص بود كه خب این روایت، روایت جعلی است و چنین چیزی در مصباح نیست.

 تلمیذ: من قبلا نسخه افست نسخه خطی كتابخانه امام رضا علیه السلام را هم خدمتتان آورده بودم.

 استاد: بله، ظاهراً آن را هم دیده‌ام، ولی آنكه در مختصر مصباح است مهم است، چون تمام مآخذ یا به مصباح و یا به مختصر مصباح ارجاع می‌دهند.

 قبل از شیخ طوسی یك همچنین روایتی (روایت معلی بن خنیس) دیده نشده، آن هم به این مهمی، حالا چه كسی این روایت را آورده ...

 تلمیذ: در یك استفتائی كه از شما شده بود شما مسئله غسل در این ایام را تایید كرده بودید؟

 استاد: بله، ببینید مسئله غسل جای خودش است، ولی آن روایت را اضافه كرده‌اند به این روایت، یعنی از روایت معلی آورده‌اند به آن روایت این را اضافه كرده‌اند و لذا آن روایت تحریف شده است.

 اشكال مهمی كه هست در این قضیه مسئله این است كه نوروزی را كه امام علیه السلام می‌فرمایند (البته ما از جای دیگری این مسئله را ثابت كردیم) نوروزی كه در زمان امام صادق علیه السلام از آن صحبت هست (روایت معلی) این نوروزی است كه در آن زمان مطابق با اواخر خرداد بوده است. چون سابقا نوروز همیشه در حال تغییر بوده است. این نبوده كه اول برج حَمَل (اول فروردین) باشد. بلكه هر چهار سال یك روز این نوروز به جلو می‌آمده و آن نوروزی كه دیگر قرار بر این شد كه نوروز ثابت باشد آن زمانی بوده كه یزدگرد سوم در آذربایجان مراسمی را برپا می‌كند و آن زمان اواخر خرداد بوده، بیست و هفتم خرداد بوده، بعد هر چهار سال یك روز به جلو می‌آمده تا این ٣٦٥ روز تمام بشود و پُر بشود.

 بنابراین در زمان امام صادق علیه‌السلام (كه شهادت‌شان سال ١٤٨ هجری بوده) ایام نوروز قطعا در اردیبهشت بوده است. و آن روایاتی كه راجع به نوروز در زمان امیرالمومنین علیه‌السلام است آن مربوط به خرداد می‌شود، لذا اصلًا با هم دیگر جور درنمی‌آیند. آنچه كه مربوط به امیرالمومنین است اواخر خرداد است، چون یزدگرد سوم در همان زمان عمر، بلادش فتح شد و خودش هم فرار كرد و رفت و آن قضایا برایش پیش آمد.

 پس یكی از چیزهایی كه ثابت می‌كند این روایات همه دروغ است همین مسئله است، یعنی آن روایاتی كه مربوط به امیرالمومنین علیه السلام است مثل ”نیروزنا كل یومٍ“ یا ”كاش هر روز ما نوروز بود“ اینها مربوط می‌شود به اواخر خرداد و آن ایامی بوده كه خلفا از مردم و رعایا خراج می‌گرفتند، چون اول فروردین كه زراعتی بدست نمی‌آید، این مربوط به اواخر خرداد بوده كه زراعت بدست می‌آید. یا داریم كه در ایام نوروز كه از زارع و امثال ذالك خراج می‌گرفتند این نزدیك بوده به ایام تابستان كه محصول‌شان به دست می‌آمده.

 و آن نوروزی كه در زمان امام صادق علیه‌السلام است و در روایت معلی آمده، می‌شود اردیبهشت! بالاخره این كدام روز است كه غسلش مستحب است؟! می‌بینید این قضیه یك مسئله مجهول است.

 آنچه كه بنده راجع به غسل گفتم مربوط می‌شود به یك قضیه دیگر خارج از این روایت و امثال ذالك و روایتی در این قضیه نیست.

 تلمیذ: مطالبی كه از آقای حداد نقل شده كه با آب زعفران بنویسید ...

 استاد: بله آنها چیزهای است كه هست و بنده اینها را توضیح خواهم داد و این به خاطر خصوصیت خود این موقع است و این خصوصیتش به اصطلاح یك تاثیر خاصی دارد مثل نیسان و امثال ذالك كه باید این مسئله نوشته بشود. ولی اینكه دلالت بر عید باشد این مسائل همه از مزخرفات است.

 بله و این نوروز هر چهار سال می‌آمده جلو تا این كه در سال چهارصد هشتاد خرده‌ای از هجری آن موقع اول فروردین شد. كه به آن نوروز ملك‌شاه (شاهی) یا نوروز جلالی می‌گویند. چون بعد از چهارصد و هشتاد و اندی سال ملك شاه سلجوقی آمد روز اول فروردین را به عنوان ثابت نوروز اعلام كرد و به همه گفت كه باید همیشه امروز، نوروز باشد، پس اصلًا در اول فروردین نداریم.

 تلمیذ: چرا در تاریخ داریم كه روز غلبه و پیروزی جم در جنگ مبدا عید نوروز بوده است و این قبل از ملكشاه بوده است؟

 استاد: بله، اقوال در این هم مختلف است، افراد در كتب مختلف تاریخ این قضیه را مختلف نقل كرده‌اند، بعضی‌ها دهم اردیبهشت نقل می‌كنند، بعضی دهم یا یازدهم اردیبهشت نقل كرده‌اند.

 تلمیذ: ولی با این احوال كسانی كه قائل به نوروز هستند، قائل به دو نوروز هستند، یكی نوروزی كه در سیر بوده و متغیر بوده و یكی نوروز ثابت.

 استاد: نوروز ثابت كه اصلا در زمان ملك شاه سلجوقی وضع شد.

 تلمیذ: یعنی این همان نوروز متغیر است كه ثابت شده است؟

 استاد: بله یعنی نوروز آن سال ملكشاه در اول فروردین قرار داد، آن سال دیگر این تغییر را برداشت و نوروز را به عنوان یك امر ثابت اعلام كرد. پس نوروز بطور كلی در امم گذشته به عنوان یك امر اعتباری بوده و حال چگونه می‌شود امام علیه السلام بر اساس یك امر اعتباری حكم شرعی جعل كند؟! این صحبت است كه اصلا معنی ندارد. چون وقتی هر چهارسال یك روز می‌آمده جلو و این می‌شود یك امر اعتباری كه آن هم موجب جعل حكم شرعی نمی‌تواند باشد، توجه می‌كنید؟

 آن وقت اصلا مطالبی كه در این روایت هست هیچكدام جور درنمی‌آیند، عید غدیر یا عید مبعث در نوروز بوده ... اصلا جور در نمی‌آید.

 تلمیذ: اگر نوروز ثابت نباشد می‌شود متن روایت را درست كرد؟

 استاد: نه باز هم نمی‌شود، یعنی حتی اگر نوروز ثابت هم نباشد با همین چهارسال یك روز تغییر باز هم جور درنمی‌آید، چون عیدین دو ماه اختلاف دارند در حالی كه در فرض تغییر طی این مدت ٢٣ سال، مدت جمع تغییر حداكثر می‌شود پنج دوره و پنج تا یك روز!!

 لذا اصلا قضیه به طور كلی جعلی است. و عجیب آنجاست كه یكسالی است كه یك هجمه‌ای شده برای تثبیت نوروز، یك دستی را من مشخص می‌بینم، دستی قوی كه همه را بكار گرفته برای اثبات این قضیه در مقابل اسلام، منتهی از اسلام هم می‌خواهند كه بهش بچسبانند! بالاخره الان تنها مظلومی كه این وسط است اسلام است! دیگر هیچ دیواری از اسلام كوتاه‌تر نیست و با این كیفیت می‌خواهند این مسائل را در آن قرار بدهند.

 آن‌وقت این عجیب است، اینجایی كه من می‌گویم فقیه باید شم الفقاهه داشته باشد، در شرایط مرجعیت منتها این مطالب را گفتم تا حدودی، تا حدودی البته، چون اگر یك مقداری بیش از تاحدودی باشد شاید مشكلات پیش بیاید و این مقدار هم نمی‌دانیم چطور بشود!

 فرض كنید اصلا یك شخصی را نگاه می‌كنید من می‌بینم در سایتهای آقایان مرجع هست كه می‌گوید" حالا لازم نیست این اسلامی باشد یا نباشد! همین قدر كه ملی است كفایت می‌كند! در اسلام هم منافاتی نیست! و بنده هم خودم شركت می‌كنم ...!" خب شما این را نگاه بكنید با آن روایتی كه حضرت موسی‌بن‌جعفر می‌فرمایند:" و إنه سنه للفرس و محاها الإسلام، و معاذ اللَه أن نحیی ما محاه الإسلام" اصلا متن این روایت نشان می‌دهد كه این باید از امام معصوم باشد، اصلا نشان می‌دهد، كسی كه آن شم فقاهت و حدیث و اسلام و تشریع ملاكات تا حدودی به جانش نشسته باشد، تا نگاه بكند می‌گوید این روایت باید از امام معصوم باشد. حالا سندش لازم نیست، حالا چه سند داشته باشد، چه نباشد.

 و این مسئله‌ای است كه مرجع باید یك همچنین مطلبی را بفهمد، و این خیلی مسئله مهمی است و این همان مسئله‌ای است كه من در این رساله تقلید و اجتهاد به دنبال تثبیت آن بودم.

 مرجع باید کسی باشد که بدون اینکه به روایت مراجعه بکند، با همان مدرکات خودش بفهمد که شم شارع در این زمینه و در این مسئله چیست، مردم استفتاء كردند راجع به كراوات، یكی می‌گوید" بهتر است زده نشود" یكی می‌گوید" هیچ اشكالی ندارد و نماز هم بلاشبهه و اشكال صحیح است" (منزلش هم همین جاست) خب قضیه چیست كه یكی به این راحتی می‌گوید كراوات زدن هیچ اشكالی ندارد و نماز هم بلاشبهه صحیح است و یكی هم مثل مرحوم آقا می‌گوید" اصل زدن كراوات حرام است و صلیب است و مربوط به نصاری است، بطلان نماز هم كه جای خودش را دارد" چطور می‌شود كه نظرات در دو نقطه ١٨٠ درجه مقابل هم قرار بگیرند؟ چه‌جور می‌شود؟ بالاخره یا این باطل است یا آن، جمع بین نقیضین كه نمی‌شود! چون این كه دیگر از اضداد هم گذشته و به نقیضین برمی‌گردد.

 اگر من باب اعلمیت باشد قطعاً آن كسی (مرحوم علامه طهرانی) كه می‌گوید حرام است از نظر ظاهری اعلم بوده، اگر نگاه به مراتب تقوا بكنیم، آنكه (مرحوم علامه طهرانی) اصلا معلوم نیست در چه رتبه‌ای بوده، یعنی اصلا انسان نمی‌داند، توجه می‌كنید؟ خب همین‌طوری فرض بكنید كه صرفا انسان بیاید و خودش را در معرض این مسائل قرار بدهد این چیز آسانی نیست، این قضیه مسئله آسانی نیست كه اینطور و به این راحتی ... حالا این یك نمونه‌اش بود، خب چیزهای دیگری هست، مسائل دیگری هست.

 شما ببینید اگر قرار به تعطیلی است خب آدم بیاید موارد دیگر را تعطیل كند، چه داعی هست؟ اصلا چرا باید فرض بكنید بیست روز یك مملكت تعطیل بشود؟ می‌دانید چه ضرر عظیمی به اقتصاد مملكت و به مسائل دیگر مملكت وارد می‌شود؟ خب چه اشكال دارد كه ما هم مثل سایر مسلمانها چند روز عید قربان را تعطیل كنیم؟ چهار پنج روز عید فطر را تعطیل كنیم؟ مگر دیگران چند روز تعطیل نمی‌كنند؟ الان در خیلی از كشورهای شیعه برای عید فطر چند روز تعطیل می‌كنند.

 اصلًا اشكالی كه به ما می‌گرفتند این بود كه شما به اعیاد اسلامی اعتنا نمی‌كنید! شما یك روز را تعطیل می‌كنید تازه سر و تهش را هم می‌زنید، یعنی فقط یك نصفه روز برای عید فطر تعطیل می‌كنید!

 فرهنگ‌سازی در جامعه وظیفه حكومت اسلام است نه همراهی كردن حكومت با مردم، مردم به خیلی جاها می‌روند، وظیفه حكومت اسلام و بخصوص وظیفه عالم و علما در یك جامعه اسلامی این است كه فرهنگ سازی كنند، یعنی آن مبانی را بیاورند كم كم به عنوان اصول پذیرفته شده در زندگی برای افراد جا بیندازند. اگر قرار باشد خود ما هم همراهی بكنیم چه كسی برود به مردم یاد بدهد؟ كی باید یاد بدهد؟ خب ما هم داریم الان زندگی می‌كنیم ولی نه عیدی داریم و نه نوروزی داریم و نه آسمان به سرمان خراب می‌شود، نه زیر پایمان زلزله می‌آید، هیچی، طوری نشده!!

 چرا نباید ما عید غدیر را به عنوان مهمترین عید (این را كه دیگر خودتان قبول دارید، افضل اعیاد امتی ...) بعنوان یك فرهنگ در میان مردم جابیندازیم؟ بچه‌های ما بفهمند قضیه چیست، پیرهای ما بفهمند غدیر چیست، جوانها ما بفهمند، در حالی كه فعلا اصلا كسی نمی‌داند غدیر چیست؟ فقط همین، یك روزی می‌آید یك جشن و چندتا چراغ و ریسه سر خیابان می‌زنیم و تمام.

 متاسفانه در این زمینه هیچ كار نشده، و برعكس تا بحال سایر مسائل غیر ضروری مورد توجه قرار گرفته و قرار می‌گیرد و خود همین دلیل بر این است كه عملًا ما وحدت بین دین و سیاست را نپذیرفته‌ایم، عملا نه در حرف، در عمل ما نپذیرفته‌ایم، بلكه دین را به دنبال سیاست پذیرفته‌ایم نه اینكه سیاست را در زیر مجموعه دین.

 سیاست در زیر مجموعه دین باید شكل بگیرد نه اینكه دین به دنبال سیاست برود. ببینم سیاست چیه بعد دین را درست كنیم و كمك سیاست كنیم! راه بیاندازیم! امروز یك طور فردا جور دیگر! و این مغایر با آنچه كه باید باشد و دستور داده شده می‌باشد. بیست روز تعطیل!! پنج روزش را بگذاریم برای عید غدیر، پنج روزش را بگذاریم برای عید فطر، به جای این چیزها، به جای این تعطیلات بیخود و فلان و نمی‌دانم چیزهایی كه در پیش هست، چیزهایی كه هیچ ثمره‌ای برای انسان ندارد، جز یك حالت تزریقی بر یكسری رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته، رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته.

 خدا شاهد است امسال اگر به من نمی‌گفتند بیا در سالگرد مرحوم آقا (٩ صفر) شركت كن من اصلا یادم رفته بود، ٩ صفر بود، ٧ صفر است، گرچه باز هم من نرفتم. و گفتم هر وقت زیارت امام رضا علیه‌السلام باشد من می‌آیم ولی من هیچ وقت بخاطر این قضیه سالگرد به مشهد نمی‌روم. ما فقط چهارده معصوم داریم، تمام شد و رفت. ایشان بنده صالحی بوده، خب بوده برای خودش بوده، مرد بزرگی بوده، ولی خدا بوده، اینها همه را قبول داریم ولی سالگرد چرا؟ چه نیازی به سالگرد است؟

 چرا باید با این كارهای خودمان آنچه را كه باید به آن بها بدهیم كمرنگ كنیم؟ ما باید به چهارده معصوم فقط بها بدهیم، آنها هم از ما این را می‌خواهند، آنها هم از ما این روش و این طریق را می‌خواهند، هر وقت آدم یادش می‌آید فاتحه بخواند چه اشكال دارد؟ ولی چرا سالگرد بگیرد؟ چرا؟ سالگرد فقط مخصوص امام است، امام باقر، امام سجاد، امام رضا، چرا ما باید برای دیگران سالگرد بگیریم؟ این همه مخارج سرسام‌آور كه چی؟ یعنی یك همچنین شخصی بوده، بسیار خوب بوده، خیلی ممنون و متشكریم، آدم خوبی بوده، خب ان‌شاءالله خدا اجرش بدهد، ان‌شاءالله مأجور باشد، جایش خوب باشد، خب بعدش دیگر چی؟ خب بعدش چی؟

 یك همچنین آدمی بوده، یك همچنین كارهایی كرده و بعد هم امیدواریم مورد رحمت خدا هم قرار بگیرد. خب تمام شد و رفت دیگر، این پولها را آدم برود به این بدبخت‌ها، بیچاره‌ها، فقیرها به اینهایی كه سقف خانه‌شان در زلزله روی سرشان خراب شد بدهد، چیه قضیه؟ این چه حرف‌هایی است كه ما داریم می‌زنیم؟ هی سالگرد بگیریم، هی سالگرد بگیریم، هی سالگرد می‌گیریم ... خب بابا این بوده، بابا قبول داریم، دیگر باید بنویسیم و مهر كنیم؟! خیلی خب مهر می‌كنیم آدمهای خوبی بودند و كارهای خوبی كردند، ان‌شاءالله مأجور هستند، پاداش‌شان هم با خدا والامرُ علی الله یعفو عن من یشاء و یعذب من یشاء.

 خدا می‌داند آن‌طرف چه خبر است؟ ما نرفتیم وصلاح هم نیست الان برویم، چون اگر پرده بگشاید شاید تاب دیدن آنچه را كه هست نداشته باشیم. آن قدر ذهنیات ما عوض شده و آن قدر باورهای ما تغییر پیدا كرده كه اگر یك‌دفعه پرده برود بالا، وای كه چه خبر است؟ اگر پرده برود بالا اصلا ممكن است دیوانه بشویم، چون همه باورها را می‌بینید كه عكس است: ا این كه توی این دنیا اینطوری بود چطور شده كه اینجاست! چه جای عالی به او دادند! آن كه خیال می‌كردیم خیلی خوب است الان قعر جهنم است! ای داد بی‌داد چی شده ...

 ببینید اینها همه‌اش زندگی در تخیلات است، زندگی در تخیلات و در احساسات است. از باطن كه خبر نداریم، ما فقط همین ظاهر را می‌بینم ولی آن طرف به ظاهر كاری ندارند، آن طرف به عمامه قشنگ و ریش و تركیب منظم كاری ندارند، آن طرف به لباس آراسته و عبای خاشیه نجفی و نمی‌دانم منظم آمدن و منظم رفتن و قدم‌ها را پانزده سانت و هفده سانت برداشتن كاری ندارند. آن طرف به اینجا [قلب‌] كار دارند، اینجا را هم نه من می‌بینم نه شما، این دو تا ملكی كه اینجا هستند، این دوتا ملك می‌بینند. ما اگر یك دهم اینهایی كه جلوی‌مان گذاشته‌اند [وسایل ضبط صدا و تصویر] از این دوتا ملك می‌ترسیدیم خیلی كارمان عالی بود.

 همین دستگاه‌هایی كه می‌بینید، همین‌ها، این یكی صدا ضبط می‌كند، این یكی عكس‌مان را برمی‌دارد، اگر یك دهم، فقط یك دهمی كه ما از اینها می‌ترسیم ... از همین پلاستیك‌ها، پلاستیك است دیگر، سیم و پلاستیك و مُشَمّا ... به اندازه یك دهم اگر از این دوتا ملك روی شانه‌هایمان می‌ترسیدیم كارمان خیلی درست بود. پناه بر خدا. ان‌شاءالله امام زمان تشریف می‌آورند و همه باورهای ما را عوض می‌كند، همه را عوض می‌كند.

 یك امام! می‌گوییم ولی خبر نداریم پشتش چیست؟ ای وای، ای وای ... نمی‌دانم والله! چه می‌دانم! والله بدون این القاب هم می‌توانیم زندگی كنیم، من نمی‌دانم چه اصراری است به اینكه حتما با این القاب ... چه اصراری است؟ خب ما هم بفهمیم، چه ضرورتی دارد كه آن كه تمام ماسوی الله به اراده او دارد به حیاتش ادامه بدهد، ما این را می‌گذاریم بغل یك آدم معمولی كه نمی‌داند پشت این دیوار چیست؟

 یك وقت سر قبر مرحوم آقا در همین چند ماه پیش، شب بود رفتم یك فاتحه بخوانم، دیدم دو سه تا خانم آنجا ایستاده‌اند، یكی‌شان كه بزرگتر بود گفت آقا این قبر كیه؟ گفتم قبر یك مرد بزرگی بوده، بعد یك دفعه گفت امام هم بوده؟ گفتم عزیز من امام فقط همین است كه آمدی به زیارتش كس دیگری امام نیست، اینها همه نوكرهای این امام‌اند، اینها افرادی‌اند كه به نوكری این امام قبولشان كرده‌اند، به نوكری، من و تو را قبول نكردند، اما اینها را قبول كردند. اینها هنرشان این بوده.

 توجه می‌كنید؟ می‌گوید امام هم بوده؟ این فرهنگ را باید کسانی که جا انداختند جواب بدهند، گفتم امام فقط همین است، امامی هم كه زنده است فقط یكی است.

 یك‌دفعه در صحن نشسته بودم (از سابق عادت داشتم وقتی می‌روم زیارت، می‌روم یك گوشه‌ای می‌نشینم، هر كجا باشد، خیلی در حرم نمی‌مانم، می‌روم در صحن، یك گوشه‌اش می‌نشینم، چه حرم امام رضا، چه غیر امام رضا) و رفته بودم فاتحه خواندم، صبح بین الطلوعین بود، كنار قبر شیخ حر عاملی نشسته بودم، بعد یك‌دفعه دیدم چند تا از این دختر خانم‌ها آمدند، نمی‌دانم از كجا آورده بودندشان، تور بود، از این تورهای علمی، زیارتی، سیاحتی، شفاعتی! از این چیزهایی كه می‌نویسند! آمد به من گفت آقا این قبر آقای نخودكی كجاست؟ گفتم قبر امام رضا اینجاست! نگاهی كرد و گفتند آقا ما سوال كردیم قبر آقای نخودكی اصفهانی كجاست؟ گفتم بنده هم عرض كردم قبر امام رضا اینجاست! گفتند مثل اینكه این چیزی حالی‌ش نیست! یكی‌شان گفت آقا مطلب‌تان را گرفتیم. به بقیه گفت برویم. او زرنگ‌تر از بقیه بود، بقیه مثل اینكه گیج بودند، نمی‌دانم چی بودند، سن‌شان هم بیشتر بود ظاهراً، ولی مثل اینكه گیج بودند، علت گیجی را باید سوال كرد؟!

 بله! گفتم قبر امام رضا اینجاست، نخودكی كیه؟ غیر نخودكی كیه؟ این حرفها چیه؟ اینها در قبال امام رضا همه صفرند، نه نیم، نه نیم، صفر، یعنی اگر از آقای نخودكی امام رضا را بگیری می‌شود صفر، یك صفر گنده این‌قدری، هر چه هست امام رضاست، باید به مردم گفت، اینها نادانند، نمی‌فهمند، گناه ندارند، تقصیر ندارند، باید به مردم یاد داد، باید ولایت را به مردم یاد داد و فهماند، كه همه چیز ما ولایت است. بدون ولایت همه ما صفریم، رباتیم، عروسكیم، مجسمه‌ایم. اصلا زمانه، زمانه‌ای شده كه آدم می‌ترسد آنچه كه حق است را بگوید، به اینجا برنخورد! به آنجا برنخورد! هزارتا بالا و پایین و یمین و یسار را باید ملاحظه كند تا اینكه یك چیزی بگوید.

 خب اگر بخواهیم فلسفه بخوانیم ... خیلی صحبت كردیم به ما گفتند فقط دو تا نیم ساعت می‌توانی صحبت كنی و بینش هم باید فاصله باشد، دیگر پیر شدیم آقا، زوركی كه نمی‌شود آدم خودش را جوان كند، شما ماشاءالله همه جوانید و بنیه دارید ...

ـ تلمیذ: مثل حضرت خضر ...

ـ استاد: والله اگر من جای حضرت خضر بودم، آن آب را نمی‌خوردم، آدم توی این دنیا بخواهد بماند كه چكار كند؟ امروز رفت و فردا آمد، چی شد؟ حالا آنها كه پیغمبرند و حساب و كتاب خودشان را دارند و طبق دستور عمل می‌كند، ولی ما حالا برحسب ظاهر می‌گوییم. من گاهی با خودم فكر می‌كنم خب مگر بودن در این دنیا غیر از رسیدن به كمال نیست و مگر دنیا معبر نیست؟ خب گاو و خر هم در این دنیا می‌مانند! می‌گویند كلاغ عمرش دویست سال است، می‌گویند، من نمی‌دانم، می‌گویند لاك‌پشت عمرش سیصد سال است، یعنی سیصد سال هم ثبت شده، حالا شما سیصد سال اینجوری اینجوری برید برید خب چی شد؟ چی شد؟ با آن روز اول چه فرقی كرد؟ یك راه را می‌گیری بعد دوباره برمی‌گردی، بعد دوباره می‌روی دوباره برمی‌گردی، دوباره می‌روی زیر خاك و دوباره می‌آیی بیرون ...

 یك‌بار یك‌جایی بودم یك لاك‌پشت در آنجا بود با خودم فكر می‌كردم قطعا این لاك‌پشت عمرش از من بیشتر است، چه فرقی هست بین ما در صورتی كه در همان افقی كه هستیم ثابت بمانیم و بین این لاك‌پشت كه الان عمرش از ما بیشتر است؟! چون آن‌طوری كه نوشته بودند تا حالا ١٦٠ سال عمر كرده، یعنی بیش از سه برابر ما، دو برابر و نیم ما، خب ما هم همین هستیم دیگر، چه تفاوتی می‌كند اگر از این دنیا منظور رسیدن به كمال نباشد؟ بعد آن‌وقت اینهایی كه به كمال رسیدند مگر عمرشان چقدر بوده؟ این افراد، این بزرگان، اینهایی كه مثلا با ائمه بودند و شهید شدند، مگر حضرت ابوالفضل چقدر عمر كرد؟ یا حضرت علی اكبر عمرشان چقدر بود؟ عمر اینها چقدر بود؟ ائمه ما عمرشان چقدر بود؟ امام جواد بیست و پنج سال یا بیست و هفت ساله بودند و از همه ائمه جوانتر بودند، مگر به عمر كم و زیاد است؟ مهم این است كه انسان به مطلوب برسد.

 شما دارید می‌بینید كه مردم برای اینكه دو روز بیشتر بمانند چه پولهای نجومی خرج می‌كنند؛ نجومی، كه دو روز بیشتر بمانند، بابا به پیر به پیغمبر، آسمان و زمین را به عمر تو نبسته‌اند، به پیر به پیغمبر، با این پول خرج كردن‌ها تو نمی‌توانی عزرائیل را از خودت منصرف كنی، ولی هستند، خیلی‌ها هستند، كه چه مخارجی، چه غذاهایی تهیه بشود، چه خبره بابا؟! همین را بخور و مُردی هم مُردی! چیزی نیست، به جایی برنمی‌خوره، همه باید بمیریم، همه باید بمیریم.

 این همه هزینه به این كیفیت، كی گفته؟! اینها همه ناشی از تخیلات است، ما خیال می‌كنیم عالم وآدم را به ما بسته‌اند! اینها همه خیالات است، اینها همه خیالات است.

 خدا رحمت كند مرحوم پدر ما را، من واقعاً احساس می‌كردم این اواخر ایشان به زندگی اصلًا [دلخوش‌] نیستند، این سالهای آخر هی به من می‌گفتند برای چه؟ چرا دیگر باید این‌قدر بمانیم؟ برای چه؟ آن هم جایی كه وقتی یك خبر سرماخوردگی به یكی می‌دهند دست و پایش شروع به تق و تق می‌كند چه برسد به اینكه بگویند سرطان گرفته‌ای.

 یك بنده خدایی در مشهد بود، سرطان گرفته بود، شخص معروفی هم بود، اطباء به او گفتند تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نیستی! آقا این سر دو ماهگی مرد! دق كرد! زودتر از وقتی كه آنها گفتند! ای بابا! تو كه خودت به مردم می‌گفتی مرگ چیزی نیست، خودت چی؟ خودت بالای منبرت می‌گفتی، از این حرفها كه مرگ یك لباس است، لباس را می‌كنی و كنار می‌گذاری و یك لباس دیگر ... پس چرا حالا خودت را خفه كردی؟ خودت را با این لباست ... دو ماهه مرد آقا! بیچاره!

 آن پدر ما می‌گوید چرا زودتر نمی‌رویم، آن یكی تِقّی می‌افتد و می‌میرد، حالا بابا صبر كن! چهار ماه دیگه وقت داری! درب خانه را بست، كه اصلا نه كسی بیاید سراغش ...، هر كه می‌رفت اصلًا پشیمان می‌شد، اصلًا جواب سلام هم نمی‌داد، سرش را انداخته پایین، بیچاره دارد می‌میرد! توجه می‌كنید؟ آنها فهمیدند قضیه را، مسئله را آنها فهمیدند، كه چه خبر است و به آن معتقد شدند.

 بسیار خب، ان‌شاءالله دیگر از شنبه اول فقه را شروع كنیم.

 صحبت راجع به قضا و قدر را تمام كردیم؟ كلام مرحوم میرداماد را گفتیم، خیلی كلام‌شان كلام عجیبی بود، و این تقریبا همان كلامی بود كه ما می‌خواستیم بگوییم با یك مختصر اختلافی، واقعا خدا رحمت كند مرحوم صدر المتالّهین و این بزرگان را، چقدر اینها زحمت كشیدند تا این مطالب و معارف را به دست ما رساندند، اگر در این مسال فكر كنیم، در همه چیزمان تحول و تبدل جوهری پیدا می‌شود.

 خب ان‌شاءالله ... از یك طرف اطباء ما را منع كرده‌اند، مثلا در همین جلسه عنوان بصری ما كلنجار رفتیم با بعضی از همین دوستان پزشك، چندتا بودند، گفتم من الان حالم خوب است، گفتند تو نباید به جلسه سخنرانی بروی، گفتم من الان چیزی احساس نمی‌كنم، گفتند تو چیزی احساس نمی‌كنی ما احساس می‌كنیم، گفتیم چكار كنیم، نمی‌شود؟ گفتند نه، خب وقتی هم می‌گویند نباید بروی خب نمی‌شود. حالا فردا ببینیم چه شود، فردا كه می‌آیند برای معاینه می‌گویند بیست دقیقه می‌توانی صحبت كنی! خب این چه رفتنی است دیگر؟

 لذا خیلی از جلسات به همین جهت تعطیل می‌شود، یعنی خلاصه قبلًا ما را می‌بینند و یك معاینه‌ای می‌كنند و می‌گویند نه امشب شما نمی‌توانی، حالا همه آمده‌اند، از این‌طرف و آن‌طرف و از شهرستان از جاهای دیگر، بعد می‌گویم حتی رفتن من را هم شما اجازه نمی‌دهید؟ می‌گویند نه! باید همین‌جا بنشینی و اگر هم رفتی نباید حرف بزنی! فقط می‌توانی شركت بكنی.

 لذا خیلی از موارد به این كیفیت است كه خود من حتی آمادگی دارم برای آمدن ولی خب ... بله، دیگر رفقا هر كدام‌شان برای خودشان فقیهی و حكیمی شده‌اند، منتهی ما می‌آییم و می‌نشینیم و حرف می‌زنیم، همین دیدن و مجالست و اینها همه دل‌خوشی‌مان به همین است.

 اللهم صل علی محمد وآل محمد